**«جزوه» گرایی**

**کریمی نیا، مرتضی**

**لسانی فشارکی، محمد علی**

گفت‏وگو با دکتر محمد علی لسانی فشارکی‏ دکتر محمد علی لسانی فشارکی، فارغ التحصیل دانشکده الهیات دانشگاه‏ تهران در رشته علوم قرآن و حدیث است. وی بیش از 20 سال سابقه تدریس علوم‏ قرآنی و ادبیات عرب دارد و درحال‏حاضر عضو ثابت هیأت علمی دانشگاه تربیت‏ مدرس تهران است.

خردنامه در ابتدا می‏خواهم توصیف‏ کلی شما را از برنامه آموزشی رشته علوم‏ قرآن و حدیث در هر 3 مقطع تحصیلی‏ این رشته،میزان درس‏ها و سرفصل‏های، پیشینه آن و الگوهای آن در دیگر کشورها یا مجامع خاص بدانم و نیز بپرسم که به‏نظر شما،با توجه به تجربه‏ای که در این سال‏ها اندوخته‏اید،دانشجویان تا چه حد با این‏ رشته آشنایی پیدا کرده‏اند و تا چه حد سؤالات‏شان پاسخ داده می‏شود.به دیگر سخن،یک دانشجو از دوره کارشناسی تا دکتری از نظر علمی با چه اطلاعاتی از این‏ رشته آشنا می‏شود؟چه مقدار از آنها با این فرصت مقدور است و کدام بخش آن‏ شایسته توجه بیشتر یا شایسته تجدیدنظر و تغییر است؟

درباره اینکه رشته علوم قرآن و حدیث چگونه‏ و از کجا شکل گرفته،باید عرض کنم که شاید از افتخارات من باشد که همزمان با تحصیلات من، رشته علوم قرآن و حدیث تاسیس شد.در این‏ رشته عنوان حدیث به دنبال علوم قرآنی آمده‏ است اما محور کار همواره علوم قرآنی بوده است. دلیل آن هم،این است که مؤسسان رشته به علوم‏ قرآنی بیشتر گرایش داشته‏اند و در سال‏های‏ اخیر زمینه‏هایی ایجاد شده که این دو رشته از هم جدا بشود و یکی از بازتاب‏های آن تاسیس‏ دار الحدیث و دانشکده علوم حدیث از جانب‏ آیت اللّه محمدی ری‏شهری است.این حرکت، حرکت بسیار مبارکی است؛به دلیل اینکه از آغاز تاسیس تاکنون،تکلیف رشته علوم قرآن و حدیث با عنوانش معلوم نبوده؛یعنی از یک‏سو نام‏ رشته،علوم قرآن و حدیث است و از سوی دیگر، درس‏های مربوط به حدیث به درستی تدریس‏ نمی‏شد و به گونه‏ای از کنار آنهار می‏گذشتند. البته در سال 1348 شمسی که بنده وارد دانشکده الهیات شدم،در دانشکده الهیات‏ 5 رشته وجود داشت،رشته‏ای که تا حدودی‏ از نظر محتوا و بیشتر از نظر عنوان متحول شد، رشته زبان و ادبیات عرب بود که ما با همین عنوان‏ از دانشکده لیسانس گرفتیم.ادبیات عربی که ما می‏خواندیم با رشته زبان و ادبیات عرب که در همان زمان در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران‏ تدریس می‏شد،تفاوت داشت.در واقع،رشته آنها ادبیات عرب بود ولی در دانشکده الهیات،آنچه‏ ما می‏خواندیم،آشنایی اجمالی با قرآن،متون‏ تفسیری و حدیث بود.به تدریج در سال 1356 که بنده در مقطع کارشناسی‏ارشد فارغ التحصیل‏ می‏شدم عنوان رشته تغییر کرد و«فرهنگ عربی‏ و علوم قرآنی»نامیده شد.به مقطع دکتری که‏ وارد شدم و سال‏های پس از پیروزی انقلاب‏ اسلامی،این رشته به علوم قرآن و حدیث تغییر نام داد ولی همچنان همان حال و هوا و بلاتکلیفی‏ بر آن حکمفرماست.

اما اینکه رشته علوم قرآن و حدیث از کجا الگو گرفته است،در حد اطلاع من که مدت‏ها جویای آن هم بوده‏ام،باید بگویم این علوم قرآنی‏ که ما اکنون در کشور داریم و تحصیل و تدریس‏ می‏کنیم،هیچ الگویی در کشورهای دیگر ندارد؛ یعنی چون نام رشته علوم قرآن و حدیث است، کتاب‏ها و عناوین مشهور این رشته از دیرباز وجود داشته و به عنوان رشته علوم قرآن و حدیث در دانشگاه مورد توجه قرار گرفته است. از طرف دیگر،ایده‏های شخصی مؤسسان نیز تأثیر داشته است زیرا آنان تصور می‏کردند که‏ اگر دانشجوی علوم قرآنی این خط و ربط و این‏ مباحث را با این ترکیب‏ها بخواند و بگذرانند،به‏ هدف موردنظرشان نایل می‏شوند.تنها موردی‏ که در این‏باره مشاهده کردیم و متأسفانه به جایی‏ نرسید،تلاش و فعالیت مرحوم استاد شهید دکتر مفتح بود که ایشان برنامه‏های رشته‏های مشابه‏ -یعنی علوم قرآن و حدیث در دانشگاه‏های‏ معتبر کشورهای اسلامی مثل الازهر و جاهای‏ دیگر-را به طرق مختلف دنبال کرده بودند و چند روز پیش از شهادت‏شان به امثال ما که در دانشکده الهیات بودیم،فرمودند که داریم این‏ الگوها را بررسی می‏کنیم تا الگوی منتخبی را برای الهیات و مخصوصا رشته علوم قرآن و حدیث‏ در نظر بگیریم؛زیرا تکلیف آن از رشته‏های دیگر نامعلوم‏تر است.

پس از افول ستاره درخشان دانشکده الهیات‏ -که به‏نظر من مرحوم استاد شهید مفتح‏ بود-از نظر مدیریت و برنامه‏ریزی به آن تاریکی‏ و نامعلومی اوضاع پیشین برگشتیم.تجربه خود من به عنوان دانشجو و به عنوان مدرس و استاد در این رشته همواره چنین بوده که بین آنچه ما در مقطع کارشناسی،کارشناسی‏ارشد و دکتری‏ عرضه می‏کنیم،تفاوت خاصی مشهود نیست.

خردنامه یعنی از نظر محتوا تفاوت‏ خاصی وجود ندارد یا از نظر مواد درسی؟

سؤال خوبی طرح کردید.من بارها به طرح‏ها و سرفصل‏های مقاطع مختلف مراجعه کرده‏ام؛ دیده‏ام که این سرفصل‏ها پاسخگو و متناسب‏ با هر مقطع است،ترتیب و پیش‏نیازها و دروس‏ پیش نیاز هم مناسب است،اما آنچه مشکل‏ دارد،کلاس درس است.سرفصل‏ها دقیق و عالمانه طرح شده است.با این وصف،آنچه در این‏ سرفصل‏ها در کلاس ارائه می‏شود،غالبا چنین‏ نیست؛یعنی آن سیری که این سرفصل‏ها دارند، با آن سیری که دانشجو و استاد در این 3 مقطع‏ دارند،باهم همخوانی ندارد.

از این گذشته رشته علوم قرآنی همچنان از جزوه‏گرایی رنج می‏برد و هنوز متأسفانه این‏ تحول لازم را پیدا نکرده که استاد،دانشجو و برنامه‏های آموزشی این رشته بسیج شوند و همان سرفصل‏های موجود را فعال و اجرا کنند. اگر در 2 واحد درسی،منابعی به صورت اصلی و فرعی آمده است،باید منابع در کتابخانه موجود باشد،نه اینکه منابعی باشد که دانشجو اصلا آنها را ندیده و به گوش‏اش هم نخورده و اگر هم‏ منبع مهم و ارزنده‏ای است در کتابخانه هیچ‏ دانشگاهی نباشد.چه‏بسا همین مسئله،عذر موجهی برای جزوه‏گرایی باشد.ولی با توجه به‏ حساسیتی که این مسئله دارد،چنان آفت بزرگی‏ است که می‏تواند این رشته را از ریشه در بیاورد و فعالیت‏های افراد مخلص و فعال را هم در این‏ رشته بی‏اثر کند.

حال اینکه اگر بنا را بر کتاب‏گرایی و تحقیق‏گرایی گذاشته بودیم،این استاد و دانشجو بسیج می‏شدند و از این یا آن کتابخانه،این یا آن‏ نمایشگاه یا از خارج این نیازها را مرتفع می‏کردند؛ یا بعضی از متون اساسی را که در دسترس نبود، مثل بسیاری از قدما استنساخ می‏کردیم.این‏قدر زمان داشتیم که اگر این کار را هم انجام داده‏ بودیم،الان به نتیجه رسیده بودیم.ولی به آن‏ طرف مقابل پرداختیم و توجیه کردیم که چاره‏ای‏ نداریم جز اینکه با جزوه کار کنیم؛به‏خصوص‏ اینکه در بعضی سرفصل‏ها قید می‏کنند که جزوه‏ استاد یعنی خود سرفصل.در نتیجه،قیاس حاکم‏ می‏شود که وقتی در بعضی سرفصل‏ها استاد می‏تواند مطرح باشد،پس در بقیه سرفصل‏ها هم‏ جزوه استاد بهتر است.من منکر این نیستم که‏ در این رشته،استادانی داریم که به دانشجویان‏ جزوه‏های بسیار پرمحتوا می‏دهند اما جزوه داریم‏ تا جزوه؛جزوه‏ای ممکن است راهنمای تحقیق‏ باشد،جزوه‏ای ممکن است مجموعه‏ای از متونی‏ باشد که دانشجو اگر بخواهد آن متون را به‏دست‏ آورد باید مدت‏ها زحمت بکشد و هزینه زیادی‏ صرف کند.ولی آنچه که عمومیت دارد،جزوه‏هایی‏ است که به این دو صورت نیستند؛راهنمای‏ تحقیق که نیست،غالبا هم به زبان فارسی است و مخصوص حفظکردن و امتحان‏دادن.در بسیاری‏ از موارد حتی همه آن جزوه هم تدریس نمی‏شود. بنابراین وقتی این رشته از همان آغاز در محدوده ایده‏های مؤسسان آن شکل گرفت، انتظار بیشتری هم از آن نمی‏توان داشت.و آن سوال جدی شما که چه الگویی موردنظر مؤسسان این رشته قرار داشته و چه تجربیاتی‏ از رشته‏های مشابه این رشته در دانشگاه‏های‏ بزرگ اسلامی و غیراسلامی،پشتوانه این رشته و تاسیس آن شده است،باید بگویم که به جای همه‏ اینها،این رشته براساس ایده‏های مسلم و محدود و البته در نهایت اخلاص و پشتکار مؤسسان این‏ رشته شکل گرفته است و ما هرچه منتظر شدیم‏ این تحول را شاهد باشیم،بی‏نتیجه بود.متاسفانه‏ نه‏تنها تحولی ایجاد نشد بلکه سیر قهقرایی نیز داشت.دلیل آن هم واضح است چون همچنان‏ محور این رشته،همان افراد معدود هستند و طبیعی است که نشاط و فعالیت انسان آغازی‏ دارد،نقطه اوجی دارد و کم‏کم به حضیض خود می‏رسد.

خردنامه آقای دکتر!شما در سخنان‏تان به ایده و دیدگاه مؤسسان اولیه‏ این رشته اشاره کردید و گفتید که بیشتر گرایش علوم قرآنی داشتند و در درجه بعد علوم حدیث،و به همین دلیل این رشته از ابتدا«حدیث»را یدک می‏کشد و آن را چندان جدی تلقی نمی‏کند.شما همچنین‏ در اواخر صحبت‏تان به برخی کاستی‏ها و کمبودها در نگرش تدوین‏کنندگان یا کسانی که این رشته را مورد تجدیدنظر قرار می‏دهند،اشاره کردید که این کاستی تأثیر خود را در همه جانبه‏گری گذاشته و رشته‏ علوم قرآنی و حدیث را از همه جانبه‏گری‏ محروم کرده است.آیا شما موافق هستید که وقتی تدوین و تصویب سرفصل‏های‏ این رشته از ذهن چند فرد معین شکل‏ گرفته که دیدگاه‏هایشان محدود به یک‏ حوزه خاص بوده است،این رشته همچنان‏ از ضعف محتوا و ضعف روش‏شناسی تحقیق‏ یا آموزش هم رنج می‏برد؟به دیگر سخن، آیا صحیح است بگوییم که ایده بسیاری از استادان و مروجان علوم قرآنی در کشور ما بسیار نقلی و کهن است و حد اکثر به آنچه‏ زرکشی و سیوطی در قرون هفتم و نهم‏ هجری در کتب متراکم و سنگین خویش‏ برای ما تدوین کرده‏اند،محدود می‏شود؟

بنابراین به‏نظر اینان،آیندگان چیزی‏ باقی نمانده و جز این نیست که حاشیه‏ای به‏ سخن آنان بزنند،نظری را بکاهند یا بخشی‏ به آن بیفزایند.

دقیقا همین‏طور است.من می‏خواستم از همین‏ نکته شروع کنم.شما با تردید کلمه کاستی را به‏ کار بردید،بنده نیز این انصاف را همیشه لحاظ می‏کنم که این تعبیر را این‏گونه به‏کار نبرم؛به‏عکس‏ بر محدودیت تأکید می‏کنم.خود محدودیت‏ آن‏قدر آفت‏خیز است که ما دیگر نیازی به عنوان‏ کاستی و نقص نداشته باشیم؛به‏خصوص برای‏ رشته علوم قرآنی که محورش قرآن است و طبیعت آن اصلا محدودیت‏پذیر نیست.اما مسئله‏ این است که ما با ایده‏های محدودی رشته علوم‏ قرآنی را تاسیس کردیم و به همان حال و هوا هم‏ آن را ادامه می‏دهیم.به نظر من محدودیت تمام‏ مسئله است؛محدودبودن به افکار معدود افرادی‏ که در این رشته هستند و تالیفاتی دارند.نتیجه‏ این می‏شود که در عرف جامعه علمی،این رشته، رشته آسانی است؛به گونه‏ای که همه می‏دانند در اینجا هیچ درسی مشکل ندارد؛می‏توانی به‏ همه کارهایت برسی و به راحتی با نمره 19 و 20 فارغ التحصیل شوی.این عرف صادق بی‏نظر و بی‏طرف است که این رشته خیلی معمولی و سهل الوصول است.

اگر بخواهم با تعبیر دانشگاهی بگویم،این‏ است که این رشته در کنار رشته‏های دیگر ادبیات تعریف شده است.همواره معروف است‏ که رشته‏های علوم انسانی،رشته‏های راحتی‏اند. در رشته‏های علوم انسانی،رشته‏های ادبیات‏ راحت‏تر و از ادبیات هم آسان‏تر،علوم قرآن و حدیث است.حتی در مقایسه با ادبیات باید گفت در آن رشته‏ها،حد اقل‏هایی وجود دارد که‏ اگر دانشجو به آن مرحله نرسد،برای آن استاد یا دانشجو اصلا امکان کار نیست؛ولی در رشته علوم‏ قرآنی این حالت تخفیف و تسهیل آن‏قدر وجود دارد که اصلا قابل مقایسه نیست.به عنوان مثال، در جلسه دفاعیه رساله دکتری این رشته،استادی‏ مطرح کرده است که چرا دانشجوی محترم رشته‏ علوم قرآنی در جلسه دفاعیه‏اش قادر نیست قرآن‏ را صحیح بخواند و جواب دندان‏شکنی شنیده که‏ هیچ نیازی نیست،زیرا هیچ‏جا تصریح نشده است‏ که این امر اشکالی دارد.شگفت‏انگیزترین مسئله‏ در پایان‏نامه‏هاست که به روش پژوهش توجه‏ نمی‏شود و در پژوهش هم نوآوری وجود ندارد.

اگر موردهای استثنایی را کنار بگذاریم که‏ از بحث ما خارج است،درباره پایان‏نامه‏ها باید بگویم که مسئله تلخ‏تر و تأسف‏بارتر است؛بدین‏ صورت که در ارزیابی پایان‏نامه‏ها چیزی شبیه‏ به کلیدهای دستی که برای تصحیح پاسخ‏ سؤالات تستی به‏کار می‏رود،وجود دارد.یعنی‏ استاد محترم پس از اینکه دانشجو پایان‏نامه‏اش‏ را ارائه می‏کند،بلافاصله به فهرست منابع آن‏ مراجعه می‏کند،که آیا به منابعی که واجب بوده‏ مراجعه کرده و مأخذ داده است یا نه؟در استفاده‏ از این مأخذ،همراهی و تبعیت کرده یا خیر؟آنگاه‏ برمبنای این فضا تکلیف دانشجو روشن می‏شود (البته باز تأکید می‏کنم که موردهای خاص را کنار بگذاریم).در کنار اینها نبودن روش تحقیق‏ هم هست.در بسیاری موارد،نمره‏های پایان‏نامه‏ از قبل معلوم است؛یعنی خود به خود وضعیت‏ نشان می‏دهد که با جمع و تفریق فاکتورهایی که‏ در اطراف آن رساله موجود است،نمره این رساله‏ چند است.

یکی از سؤال‏های خیلی بجا که اینجا باید مطرح شود،این است که آیا در جلسات دفاع‏ پایان‏نامه‏های رشته علوم قرآنی،پدیده تجدید جلسه دفاع وجود دارد؟و اگر وجود دارد،نظام‏ آن چیست؟یعنی طبق چه برنامه‏ای و اصولی‏ تشکیل می‏شود؟جلسه دفاع در چه شرایطی‏ تجدید می‏شود که در صورتجلسه هم قید بشود که چرا تجدید شد؟امروزه در همه جای دنیا معمول است که اگر پایان‏نامه یا رساله حد اقل‏ مطلوبیت را نداشته باشد،جلسه دفاع تجدید می‏شود.اگر باز هم آنچه برمبنای آن،دفاع‏ می‏تواند تجدید شود.خلاصه اینکه اگر نتوانست‏ دفاع کند،اصلا نمی‏گذارند دانشجو رساله را بگذراند و در نتیجه،مدرک معادل می‏گیرد. این چیزی است که در همه دنیای حاکم است‏ و به قول فقهای اصولی یک عرف عقلانی محکم‏ و غیرقابل انکاری پشتیبان این مسئله است.حال‏ همین سؤال ساده را وقتی در رشته علوم قرآنی‏ مطرح می‏کنیم،یک حرف عجیبی به‏شمار می‏آید که اصلا جایی برای طرح ندارد.حال اگر از آخر به اول بیاییم و این مسئله را ریشه‏یابی‏ کنیم،به کلاس‏ها و دوره تحصیلی می‏رسیم؛ به مواد و واحدهای درسی،به نحوه گذراندن‏ واحدهای درسی،تعطیلی‏های متمادی کلاس‏ها و کلاس‏هایی که صوری تشکیل می‏شود؛یعنی‏ در آنها عملا کار فعال صورت نمی‏گیرد.علاوه‏ بر این،محدودیت در نیروها،فکرها و منابع نیز وجود دارد.همه این مسائل به این برمی‏گردد که‏ ضعف‏ها را کسانی به‏وجود آورده‏اند یا منصفانه‏تر بگوییم ضعف‏ها را پذیرفته‏اند و تأیید کرده‏اند که‏ اکنون متولی امور هستند و دانشجو با همین‏ها کلاس دارد و رساله می‏گیرد.وقتی در طول دوره، ضعف حاکم است،راهنما و داور و ناظر و دیگر مسئولان جلسات دفاع هم همان کسانی هستند که ضعف‏ها را تایید کرده‏اند.دانشجو هم حجت‏ دارد که شما مرا این‏گونه پرورش‏ دادید و نمی‏توانید بیش از این از من انتظار داشته باشید.

به‏نظر من،ما هرگز نیامده‏ایم‏ که نظام گزینش علوم قرآنی را در شأن این رشته طراحی بکنیم‏ و بعد هم اجرا کنیم؛تعریف‏هایی‏ را بیاوریم و بگوییم مطابق این‏ تعریف‏ها،دانشجو بگیریم و تربیت‏ کنیم،از ابتدا ما باید در گزینش‏ به این موضوع توجه کنیم که چه‏ فردی را می‏توانیم بپذیریم.بعد از او این انتظار را داشته باشیم که چه‏ بخواند و به کجا برسد.وقتی ما نظام گزینشی به‏ این شکل نداریم،نمی‏توانیم چنین توقعی هم‏ داشته باشیم.من از زمانی که در سال 48 به این‏ رشته آمدم و واقعا هم به هدف علوم قرآنی آمدم، در کمال تعجب دیدم که الهیات،رشته علوم‏ قرآنی ندارد و به جای آن،زبان و ادبیات عرب‏ دارد.به من گفتند این همان رشته علوم قرآنی‏ است.راست هم می‏گفتند چون صورت کلاس‏ها و وضعیت درس‏ها و کلاس‏ها،بوی قرآن و حدیث‏ می‏داد.

سؤال بالاتری وجود دارد و آن،این است که اگر همه این رشته‏های علوم قرآنی تعطیل بشوند،چه‏ اتفاقی خواهد افتاد؟من خودم جوابم این است که‏ هیچ اتفاقی نخواهد افتاد و این را من با قاطعیت و نظر کارشناسی می‏گویم که هیچ اتفاقی نخواهد افتاد؛یعنی نه ضایعه علمی،نه ضایعه حیثیتی، نه ضایعه سیاسی و نه هیچ ضایعه دیگری به‏ بار نمی‏آورد.چون ما آن نمونه‏های درخشنده‏ و استثنایی را که همواره به آنها اشاره کرده‏ایم، همچنان داریم و آنها به این چیزی که الان تعطیل‏ شده وابسته نیستند.

خردنامه ظاهرا یکی از دلایل‏ انتشار کتاب‏های پیش‏پا افتاده و سطح‏ پایین در علوم قرآنی یا شاید در حوزه‏ کلی دین در کشور ما،این است که نظام‏ کیفر و پاداش(نقد و بررسی)در سال‏های‏ اخیر افول کرده است؛یعنی کسی که کار خوب انجام می‏دهد،با آن کسی که کار پیش‏پا افتاده‏ای انجام می‏دهد،هر دو مطمئن هستند که مسئله‏ای نخواهد بود؛ نه کار این نقد و بررسی می‏شود و کیفر و نه آن فردی که سال‏های سال کار کرده و زحمت کشیده،پاداش‏اش را می‏گیرد.این‏ یک جنبه عام دارد که بر کلیه منابع و متون‏ دینی حاکم است؛به‏خصوص در حوزه علوم‏ قرآنی،شاهد تولید انبوهی مقاله،مجله، کتاب،سخنرانی،مصاحبه سطحی و صرفا تبلیغاتی هستیم.

اعتقاد من این است که اگر دشمن دانای ما در هر لباسی بیاید رشته‏های علوم قرآنی را تعطیل‏ بکند،اینجا سرفصل درخشش علوم قرآنی با آن‏ تعریف‏های در شأن خودش و در طبیعت درخور خودش خواهد بود و تکلیف پژوهش و تحقیق‏ در این حوزه بعد از این روشن خواهد شد؛چون‏ رشته تعطیل شده و دیگرنه حقوقی در کار است و نه حق الزحمه‏ای اما تحقیق همچنان ارزش خود را خواهد داشت.

خردنامه شاید پاسخ برخی این باشد که این ضعف عمومی در آموزش علوم قرآنی‏ در دانشگاه‏های ما،برخاسته از نیاز عام‏ جامعه ما به تحصیلات عالی است وکثرت‏ جمعیت پشت کنکوری که می‏خواهند به‏ دانشگاه‏ها راه پیدا کنند.از یک‏سو آنهایی‏ که انگیزه‏های مذهبی دارند،به سراغ این‏ رشته می‏آیند و از سوی دیگر،استاد هم‏ مجبور است تا مطالب را چنان تسهیل بکند که برای آنها آسان باشد.همین پایه ضعیف‏ است که وضعیت پژوهش قرآنی‏ را در کشور ما این‏چنین مبتذل‏ و یکنواخت ساخته است و این‏ ضعف را به همه مراحل از جمله‏ تا رتبه استادی هم منتقل‏ می‏کند.نظر شما چیست؟

من قبل از اینکه صحبتی کنم، کاملا گفته شما را تایید می‏کنم؛ برای اینکه اگر آدم بخواهد منصفانه بررسی کند باید حتما به‏ این مسئله توجه کند.اگر پای درد دل متخصصان رشته‏های دیگر هم‏ بنشینیم،آنها هم همین نگرانی‏ها را دارند ولی یک تفاوت در بحث ما وجود دارد و آن،این است که موضوع رشته‏هایی‏ مثل تاریخ،جغرافی و روان‏شناسی چیست؟ موضوع علوم قرآنی چیست؟این موضوع و این موقعیت،آبروی ملت و دولت ماست و قابل‏ مقایسه با سایر رشته‏ها نیست.اگر رشته‏های‏ علوم قرآنی تعطیل بشود،خیلی خوب خواهد بود،برخلاف اینکه همه از آن هراس دارند؛به‏ دلیل اینکه از آن به بعد دیگر آن بلایی که بر سر دیگر رشته‏های علوم انسانی آمده است، بر سر قرآن نمی‏آید؛قرآن در امان می‏ماند. این مسئله‏ای است که همواره از طرف بعضی‏ صاحب‏نظران مطرح می‏شده است.در میان‏ دوست یا دشمن همواره این نظر وجود داشته‏ است؛مدافعانی هم داشته اما متاسفانه آن نظر مخالفت همیشه حاکم بوده است.

نظر من همیشه این بود که شأن قرآن این‏ نیست که بیاید هر جایی قرار بگیرد.ما نباید بگذاریم چنین بلایایی بر سر قرآن بیاید.آن‏طور که فرمودید این توجیه‏ها سال‏هاست که به‏ شکل‏های مختلف عمومیت دارند.مثلا دانشگاه‏ آزاد می‏گوید شما که می‏گویید ما آمده‏ایم چوب‏ حراج به این علوم زده‏ایم،به این امر توجه ندارید که ما این نسل را از سرگذرها و برای جلوگیری از اتلاف وقت و استعدادشان جمع کرده‏ایم و توی‏ کلاس‏ها آورده‏ایم و بالاخره آنها را با علم آشناشان‏ کرده‏ایم.این توجیه‏ها به شکل‏های مختلف وجود دارد.همه اینها با فرض اینکه در حد توجیه قابل‏ قبول باشند،در مورد رشته علوم قرآنی در حد یک توجیه هم قابل قبول نیستند.نهایت اینکه‏ ما می‏توانیم بگوییم که داریم قرآن را قربانی هر مسئله‏ای می‏کنیم که مورد توجیه ماست.این‏ جزء اولین اعتقادات هر مسلمانی است که همه‏ چیز باید فدای قرآن بشود،نه اینکه قرآن فدای‏ چیزی شود که می‏خواهیم برایش توجیه داشته‏ باشیم.

خردنامه حالا دوباره به سراغ‏ دانشجویان می‏رویم.سؤالم این است‏ که رویکرد دانشجویانی که به این رشته‏ می‏آیند،در 3 مقطع کارشناسی، فوق لیسانس و دکتری چگونه است؛یعنی‏ دانشجویان چرا این رشته را انتخاب‏ می‏کنند،نه رشته‏های دیگر علوم انسانی‏ یا دیگر رشته‏های گرایش الهیات را؟آیا خود قرآن،نقش خاصی دارد یا سیستم‏ ترویج قرآن و آموزش در ممکلت ما این‏ ویژگی را دارد؟فکر می‏کنید اینها- به خصوص در مقطع کارشناسی-بیشتر در صدد نوعی اقناع انگیزه‏های مذهبی‏ خودشان هستند؛یعنی فکر می‏کنند در این رشته،مذهبی‏تر بار می‏آیند یا نه؟باید بگوییم دانشجویان انگیزه‏های‏ علم‏جویانه بیشتری دارند؛یعنی در صدد کسب اطلاعات علمی مفیدتری هستند که در درجه بعد به غنای مذهبی آنها کمک‏ می‏کند؟می‏خواهیم درباره این موضوع که‏ شما با دانشجویان ارتباط بیشتری دارید بپرسیم و نیز اینکه از چشم آنها به نقایص‏ و اشکالاتی برای این سیستم می‏شناسید؟ یعنی جمع‏بندی دیدگاه‏های آنها را راجع به‏ نقایص این سیستم در برآورده‏کردن منظور دانشجویان چه می‏دانید؟

قبل از ورود به بحث،موضوع انگیزه علمی را مطرح بکنیم که به هیچ‏وجه وجود ندارد؛دلیلش‏ هم این است که تاکنون فضایی را به‏وجود نیاورده‏ایم...و تعریفی از این رشته ارائه نکرده‏ایم‏ تا چنین زمینه‏ای وجود داشته باشد.دانشجو با تصور اینکه از نظر علمی قوت داشته باشد،رشته‏ تحصیلی خود را انتخاب نمی‏کند تا محقق سازنده‏ و صاحب‏نظری شود.به اعتقاد من این زمینه وجود ندارد،دلیلش هم وجود نداشتن آن فضاست.در اینجا مسائل دیگری عمدتا حاکم است و این‏ مسائل دیگر را من تقسیم می‏کنم به 2 نوع انگیزه‏ که همواره وجود دارد.یک نوع از این انگیزه‏ها، انگیزه مذهبی است؛چون به قرآن علاقه‏مند است، رشته علوم قرآنی را انتخاب می‏کند.خیلی‏ها این‏چنین‏اند و مصّر هم هستند.او تا مراحل‏ بعدی هم می‏رود؛مثلا تا دوره فوق لیسانس‏ هم می‏رود و همچنان امیدوار است که شاید به‏ دوره دکتری هم برود و نتیجه‏ای بگیرد.نوع دوم‏ انگیزه‏ها،مسائل جنبی است.بالاخره مدرک، مدرک است؛جنبه‏های بار مالی دارد،بار حیثیت‏ اجتماعی دارد.به‏رغم اینکه این مدرک بتی بیش‏ نیست و چه‏بسا جزء انتظارات اصلی از انقلاب‏ اسلامی این بود که این بت را بشکند و متأسفانه‏ نه تنها نشکست بلکه این بت خیلی موجه‏تر شد و رونق بیشتری هم گرفت.ولی به‏هرحال،مسئله‏ مدرک و بار مالی و بار حیثیتی و مسائلی از این‏ قبیل هم وجود دارد که افراد باانگیزه نوع دوم را به‏ رشته علوم قرآنی می‏کشاند و بیشتر به دلیل این‏ انگیزه‏های نوع دوم است که ما هرچه بیشتر تعداد این واحدها و دانشکده‏های علوم قرآنی را افزایش‏ بدهیم-از هر نوعی باشد-انبوه متقاضی خواهد داشت.واقع‏بینانه باید گفت که اغلب اینها انگیزه‏ نوع دوم را دارند؛البته تعداد معدودی هم هستند که علاقه به قرآن و علاقه مذهبی،اینها را به این‏ رشته می‏کشاند یا اینکه می‏گویند اگر قرار است ما برویم و یک مدرک بگیریم،بهتر است که این اسم‏ قرآن هم روی مدرکمان باشد؛یعنی در پرتو قرآن‏ باشیم و زیر سایه قرآن

گفت‏وگو:مرتضی کریمی‏نیا